

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یکی از آیاتی که در موضوع مهدویت باید مورد بحث قرار بگیرد آیات شریفه‌ی 93 تا 98 سوره‌ی کهف است؛ که مربوط به قضیه‌ی ذو القرنین و یاجوج و ماجوج می‌باشد «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا * قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا * قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا * آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا * فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا * قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا».

خدای تبارک و تعالی در این آیات اشاره‌ای به آخرین سفر ذو القرنین می‌نماید که به بین السدین رسید «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا». در تفاسیر سدید را دو کوه بیان کرده‌اند. گروهی از مردم که «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» بودند در میان این دو کوه زندگی کردند. از این عبارت معانی مختلفی ارائه شده است.

مجمع البیان می‌گوید: آن‌ها لغتی را به کار می‌بردند که «كَادُوا لَا يَعْرِفُونَ غَيْرَهَا»^[1] غیر از این لغت را اصلاً نمی‌فهمیدند. ابن عباس گفته است «كَادُوا لَا يَفْقَهُونَ كَلَامَ أَحَدٍ وَلَا يَفْهَمُ النَّاسُ كَلَامَهُمْ» نه این‌ها کلام کسی را می‌فهمیدند و نه دیگران کلام آن‌ها را می‌فهمیدند. ممکن است آن‌ها به لغت خاصی صحبت می‌کردند. «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» آن‌ها قولی را نمی‌فهمیدند چون خودشان به لغت خاصی صحبت می‌کردند و غیر از آن لغت را نمی‌فهمیدند.

برخی گفته‌اند عبارت «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» اشاره به لغت و لسان ندارد بلکه به ضعف فکری و کلامی آن‌ها اشاره دارد؛ یعنی چندان اهل فکر و فهم نبودند شاهد این معنا این است که در آیه‌ی بعد می‌گوید: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ» آنها با ذو القرنین سخن گفتند و با زبانی حرف زدند که ذو القرنین همان لسان را داشت و لو این‌که خدای تبارک و تعالی قضیه را حکایت می‌کند. این‌جا بعضی به تکلف افتاده و گفتند همان‌طور که خدای تبارک و تعالی به حضرت سلیمان منطق الطیر را تعلیم داد کلام این مردم را هم به ذو القرنین تعلیم داد. برخی نیز گفتند: آن‌جا مترجمی حضور داشت.

پس اگر ما معنای ظاهری «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» را در نظر بگیریم یعنی «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ لَفْظًا» آنها هیچ کلامی را نمی‌فهمیدند. قول اگر به معنای لفظ و کلام باشد یعنی نه دیگران حرف آن‌ها را می‌فهمیدند نه آن‌ها حرف دیگران را این یک احتمال است. روی این احتمال تنقیص یا ضعفی بر آن‌ها نیست. هر قومی دارای یک نوع زبان است که آن را می‌فهمد و لسان دیگران را نمی‌فهمد این تنقیص نیست. اما ظاهر آیه این است که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد به کمبود و نقصی در آن‌ها اشاره کند و این میسر نمی‌شود مگر این‌که «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» را به عنوان کنایه در نظر بگیریم و بگوییم کنایه است از

این‌که خیلی اهل فهم نبودند؛ قومی بودند که چندان از جهت فکر و درایت و عقل بهره نداشتند، از جهت امکانات مالی خیلی خوب بودند اما از جهت عقل و درایت بسیار ضعیف بودند. به نظر می‌رسد که این احتمال ترجیح داشته باشد.

آنها به ذوالقرنین گفتند: «[قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ](#)» یا جوج و مأجوج در زمین فساد می‌کنند. نحوه‌ی افساد یا جوج و مأجوج هم در برخی از روایات چنین آمده است؛ وقتی که فصل بهار می‌شد می‌آمدند تمام گیاهانی را که روییده بود می‌خوردند و یک مقدار را هم می‌بردند. در بعضی از نقل‌ها آمده است «[كَانُوا يَخْرُجُونَ فَيَقْتُلُونَهُمْ وَ يَأْكُلُونَ لُحُومَهُمْ وَ دَوَابَّهُمْ](#)»^[2] مردم را می‌کشتند و گوشت همان کسی را که کشته بودند و نیز چهارپایان آن‌ها را می‌خوردند.

در بعضی از نقل‌ها می‌گوید این قوم از یا جوج و مأجوج وحشت داشتند که در آینده بیايند حمله کنند و آن‌ها و زندگی‌شان را تماماً از بین ببرند. «[أَنَّهُمْ سَيُفْسِدُونَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ عِنْدَ خُرُوجِهِمْ](#)».

خود آیه می‌فرماید: «[إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ](#)» یا جوج و مأجوج اسم دو نفر نیست بلکه اسم دو گروه است کما این‌که در برخی از روایات آمده است یا جوج و مأجوج هر کدام امتی هستند.

راجع به شکل آن‌ها هم بیانات مختلف است. در روایتی رسول خدا ظاهر و خصوصیات آن‌ها را بیان فرموده است که آن‌ها سه گروه و هر یک هم به شکل خاصی هستند؛ گروهی از آن‌ها بسیار بلند قامت و گروه دیگر به حسب ظاهر طول و عرض یکسان یعنی کوتاه و پهن بوده و صنفی دیگر گوش‌هایشان شکل خاصی داشت

بحث ذوالقرنین را یک مقدار جزئی‌تر مطرح می‌کنیم که ذوالقرنین چه کسی بوده و قضیه او چیست و لو این‌که این موارد را نمی‌توان به صورت دقیق و قطعی مطرح کرد ولی چند احتمالی را که در مورد ذوالقرنین وجود دارد، بیان خواهیم کرد. منتها منظور ما این است که به صورت اجمال در این آیه‌ی شریفه به آنچه که مربوط به بحث ما می‌شود اشاره کنیم.

اجمالاً از خود آیه استفاده می‌شود که یا جوج و مأجوج دو نفر نیستند چون می‌فرماید: «[مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ](#)» ظاهر «[مُفْسِدُونَ](#)» دلالت بر این دارد که آن‌ها گروه و جماعتی هستند.

این قوم ضعیف‌الفکر به ذوالقرنین عرض کردند: «[فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا](#)» آیا ما به تو پول یا امکاناتی بدهیم که در مقابل آن برای ما سدّی درست کنی؟ این‌ها می‌فهمیدند که اگر در بین دو کوه سدّی قرار داده شود یا جوج و مأجوج نمی‌توانند به آن‌ها تعدّی کنند اما ضعف فکری داشته و بلد نبودند که این سد را چگونه درست کنند.

ذوالقرنین گفت: «[مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ](#)» من از شما پول یا امکانات نمی‌خواهم آنچه که خدا به من عنایت کرده بهتر از آن چیزی است که شما می‌خواهید به من بدهید. فقط «[فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ](#)» مراد از «[قُوَّةٍ](#)» مردانی است که در اختیار من بگذارید «[أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا](#)» تا من بین شما و یا جوج و مأجوج یک سدّ محکم قرار بدهم. به سد محکم ردم می‌گویند.

«[آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ](#)» آهن‌های بزرگ بیاورید تا این‌که «[بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ](#)» قرار داده شود. صدف جانب و کناره‌ی کوه را گویند. آن‌ها زبر الحديد، آهن‌ها را آوردند و روی هم چیدند «[قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا](#)» بعد فرمود: دستگاهی را که آهن‌گران با آن در آتش می‌دمند که آتش برافروخته شود بیاورید. مقصود ذوالقرنین این بود که با آتش آهن‌ها نرم شوند و به یکدیگر متصل گردند. این که امروز دو قطعه آهن را با آتش بسیار و پر حرارت نرم می‌کنند تا به یکدیگر جوش داده شوند همان کاری است که ذوالقرنین در بنای سد انجام داده است.

آنها را بین جبلین روی هم قرار دادند. و اطراف آن آتش افروختند. بوسیله آتش آنها نرم شده و به هم متصل شدند بعد فرمود: «أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا» مس یا روی گذاشته شده. بیاورید و روی آنها بریزید تا تمام منافذ پر شوند؛ «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا» با تشکیل این سد قوم یاجوج و مأوج دیگر نه قدرت بالا آمدن را داشتند و نه توان سوراخ کردن و نقب زدن را و بدین وسیله راه عبور و هجوم آنها بسته شد. «ظَهَرَتِ السَّطْحُ أَيِ عَلَوْتُهُ» اگر به کسی بگویند «ظَهَرَتِ السَّطْحُ» تو سطح را ظاهر کردی. یعنی بالای پشت بام رفتی.

ذو القرنین که یکی از انبیاء یا از بندگان صالح و انسانی موحد بوده است می گوید «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي» این سدی که من درست کردم رحمتی از پروردگار من است. «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» و چون به روز قیامت هم ایمان داشته می گوید این سد تا روز قیامت آن گاه که وعده الهی تحقق یابد باقی می ماند. «جَعَلَهُ دَكَّاءَ» خداوند آن را صاف، از بین برده و در هم می کوبد، و زمینی هموار می شود «وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا» وعدهی ربّ من حق است.

شاهد کلام ما در این آیات، همین آیهی آخر است که ذو القرنین می گوید این سد باقی می ماند تا آن زمانی که وعدهی خدا بیاید؛ پس باید این سد هنوز باقی باشد. حالا این سد کجا است؛ احتمالاتی ذکر شده که قوی ترین احتمال این است که در منطقهی قفقاز آذربایجان وجود دارد زیرا تنها سدّ آهنی که الآن موجود است همین سد است و بقیه ی سدها خاکی هستند.

در ذیل این آیه روایاتی وارد شده است که این روایات به قضیهی اشراط السّاعة و علائم قیامت اشاره می نماید قبلاً ذکر شد اشراط السّاعة با برخی از اشراط و علائم ظهور یکی است؛ یعنی خود قضیهی ظهور و علائم آن نیز یکی از اشراط السّاعة است چون به قیامت نزدیک می شود.

مضمون بعضی از روایات که هم در کتب اهل سنّت و هم در کتب شیعه آمده این است که جماعتی از اهل صفّه در مورد قیامت صحبت می کردند. رسول خدا متوجّه شدند و پرسیدند: راجع به چه چیزی صحبت می کنید؟ «اطَّلَعَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ... وَ نَحْنُ نَتَذَكَّرُ السَّاعَةَ»^[3] راوی می گوید: ما راجع به قیامت صحبت می کردیم. رسول خدا فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرُ آيَاتٍ» قیامت برپا نمی شود مگر این که ده علامت محقق شود. «الدَّجَالُ وَ الدُّخَانُ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ دَابَّةُ الْأَرْضِ» این چهار مورد «وَ ثَلَاثُ خُسُوفٍ خُسُوفٍ بِالْمَشْرِقِ وَ خُسُوفٍ بِالْمَغْرِبِ وَ خُسُوفٍ بِجَزِيرَةِ» این هفت مورد «وَ نُزُولُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ، وَ خُرُوجُ يَاجُوجَ وَ مَاجُوجَ وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدْنٍ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ» در بعضی از نسخه ها «مِنْ قَعْرِ يَمَنٍ» ذکر شده است.

عجیب این است که این روایت علاوه بر کتب شیعه در بسیاری از کتب عامّه نیز آمده است. مثلاً مصنّف ابن ابی شیبّه ذکر کرده است، در صحیح مسلم، جلد چهارم، صفحه ی 22 - 25، در مسند احمد جلد چهارم، صفحه ی 6 و در سنن ابن ماجه آمده است.

در روایت دیگری که در ذیل همین آیهی شریفه آمده می فرماید «وعد ربي» زمانی است که حضرت عیسی می آید و به امر امام زمان علیه السلام دجال را از بین می برد. در روایات دیگر ذکر شده که خود امام زمان (علیه السلام) دجال را نابود می کند.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ - وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا قَالَ إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ إِنَّهُمْ ذَلِكَ السَّدَّ وَ خَرَجَ يَاجُوجَ وَ مَاجُوجَ إِلَى الدُّنْيَا»^[4] در آخر الزمان این سدّ منهدم می شود و یاجوج و مأجوج دوباره زنده می شوند «وَ أَكَلُوا النَّاسَ» شروع به خوردن مردم می کنند. یعنی مردم را می کشند، اموال آنها را از بین می برند، زندگی آنها را نابود می کنند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: ««جَعَلَهُ دَكَّاءَ» أَي جَعَلَ السَّدَّ أَرْضاً مُسْتَوِيّاً مَعَ الْأَرْضِ مَدْكُوكاً أَوْ ذَا دَكٍ وَ إِنَّمَا يَكُونُ

ذَلِكَ بَعْدَ قَتْلِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ الدَّجَالِ»^[5] یعنی قضیه‌ی انهدام سدّ و خروج یأجوج و مأجوج بعد از آن است که حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) دجال را به قتل می‌رساند.

باز مجمع البیان این روایت را هم نقل کرده است «جَاءَ فِي الْحَدِيثِ: أَنَّهُمْ يَدْأُبُونَ فِي حُفْرَةِ نَهَارِهِمْ حَتَّى إِذَا أَمْسَوْا»^[6] یأجوج و مأجوج طی روز در یک حفره مشغول کار هستند؛ یعنی مدام مشغول کندن هستند تا این‌که غروب شود این حدیث یا حکایت از آن زمانی می‌کند که سد به وجود آمد و آن‌ها شروع به این کار کردند تا از زیر زمین تونل حفر کنند «و كَادُوا يُبْصِرُونَ شُعَاعَ الشَّمْسِ قَالُوا نَرْجِعُ غَدًا وَ نَفْتَحُهُ» می‌گفتند: فردا که بیاییم کار تمام است؛ ما از زیر آن نقب زده می‌توانیم به آن طرف دسترسی پیدا کنیم.

«فَيَعُودُونَ مِنَ الْعَدِّ وَ قَدْ اسْتَوَى كَمَا كَانَ حَتَّى إِذَا جَاءَ وَعْدُ اللَّهِ» فردا که می‌آمدند، مشاهده می‌کردند هرچه کنده‌اند دوباره پر شده است «قَالُوا غَدًا نَفْتَحُ وَ نَخْرُجُ فَيَعُودُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ كَهَيْئَتِهِ حِينَ تَرَكَوهُ بِالْأَمْسِ» می‌گویند فردا ما آن‌را کنده و خارج می‌شویم. دوباره می‌آیند می‌بینند مثل دیروز است؛ هر چه کنده‌اند جای آن پر شده است. این کار را ادامه می‌دهند تا زمانی که وعده خدا تحقق یابد «فَيُخْرِقُونَهُ وَ يَخْرُجُونَ عَلَى النَّاسِ» آن زمان سد را خراب می‌کنند «وَ يَخْرُجُونَ عَلَى النَّاسِ» دوباره به سراغ مردم می‌آیند.

«فَيَنْشِفُونَ الْمِيَاهَ وَ يَتَحَصَّنُ النَّاسُ فِي حُصُونِهِمْ مِنْهُمْ» آن‌ها کاری می‌کنند آبی که پشت سد قرار گرفته در زمین فرو می‌رود و آبی باقی نمی‌ماند «وَ يَتَحَصَّنُ النَّاسُ فِي حُصُونِهِمْ» مردم از خوف آنها به پناهگاه‌های خودشان پناه می‌برند «فَيَرْمُونَ سِهَامَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ» سپس تیرهای خود را به آسمان پرتاب می‌کنند «فَتَرْجِعُ وَ فِيهَا كَهَيْئَةِ الدِّمَاءِ» این تیرها در حالی که خون‌آلود هستند برمی‌گردند. «فَيَقُولُونَ قَدْ قَهَرْنَا أَهْلَ الْأَرْضِ وَ عَلَوْنَا أَهْلَ السَّمَاءِ» می‌گویند ما همه‌ی اهل زمین را مقهور خود کردیم و بر اهل آسمان چیره شدیم؛ یعنی تیری که به سمت بالا می‌رود و خون‌آلود برمی‌گردد باعث می‌شود آن‌ها فکر کنند اهل آسمان را هم از بین بردند. «فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ نَعْفًا فِي أَقْفَانِهِمْ» در این هنگام خدا کرمی را بر آن‌ها مسلط می‌کند «فَيَدْخُلُ فِي أَذَانِهِمْ فَيُهْلِكُونَ بِهَا» این کرم وارد گوش آن‌ها می‌شود و آنها را هلاک می‌کند «فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله): وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ (صلوات) بِيَدِهِ أَنَّ دَوَابَّ الْأَرْضِ لَتُسْمِنُ وَ تُسَكِّرُ مِنْ لُحُومِهِمْ سُكْرًا» پیامبر فرمود قسم به جان خودم که حشرات و حیوانات و چهارپایان زمین از گوشت آن‌ها سیر می‌شوند.

این‌طور که صاحب مجمع البیان می‌گوید: در روایت دارد «وَ قَدْ اسْتَوَى كَمَا كَانَ حَتَّى إِذَا جَاءَ وَعْدُ اللَّهِ» وعده‌ی خدا که بیاید بالاخره آن‌ها تنبه پیدا می‌کنند که خدا و قیامتی وجود دارد؛ در عبارت «نَفْتَحُ وَ نَخْرُجُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَيَعُودُونَ إِلَيْهِ» تعبیر آن شاء الله دلالت دارد بر اینکه این مسائل را می‌دانند. روی این جهت موقعی که وعده‌ی الهی بیاید آن‌ها تنبه پیدا می‌کنند.

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که یأجوج و مأجوج الآن هم هستند. در تفسیر کلّبی آمده «أَنَّ الْخَضِرَ وَ الْيَسَعَ يَجْتَمِعَانِ كُلُّ لَيْلَةٍ عَلَى ذَلِكَ السَّدِّ يَحْبَبَانِ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ عَنِ الْخُرُوجِ» حضرت خضر و یسع هر شب نزد آن سدّ آمده و مانع خروج یأجوج و مأجوج می‌شوند. یأجوج و مأجوج زنده هستند مثل بعضی از موجوداتی که خدای تبارک و تعالی آن‌ها را زنده نگه داشته است.

اما روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم ذکر شده نقل می‌کند «خَرَجَ إِلَى الدُّنْيَا» دو مرتبه زنده می‌شوند و به دنیا برمی‌گردند مگر این‌که بگویم «خَرَجَ إِلَى الدُّنْيَا» یعنی این‌ها محصور هستند و مراقبت شده و نمی‌گذارند کاری انجام بدهند تا زمانی که قیامت رخ دهد آنگاه از آن حفره خارج شده و ظاهر می‌شوند.

یکی از قضایایی که در مسئله‌ی مهدویت مسلّم است و باید مورد بحث دقیق قرار بگیرد قضیه‌ی یأجوج و مأجوج است. علائم ظهور را به حتمی و غیر حتمی تقسیم می‌کنند یأجوج و مأجوج جزء علامت‌های حتمیه هستند. البته این تقسیم‌بندی مربوط به علائم ظهور است اما تمام علائم قیامت، حتمیه است. برخی از علائم ظهور نیز با علائم قیامت مشترک هستند نظیر قضیه یأجوج

و ماجوج كه از وقايع حتميه است.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج 6، ص 762.

[2] مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج 6، ص 763.

[3] بحار الأنوار، ج 6، ص 303.

[4] تفسير القمى، ج 2، ص 41.

[5] مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج 6، ص 764.

[6] همان.